

رهنمودهای آیت الله جوادی آملی در دیدار با نویسندگان مجله حوزه



📖: بسم الله الرحمن الرحيم. خدا را سپاس می گویم که به ما
اعضای هیأت تحریریه مجله حوزه توفیق داد که به محضر
حضرت عالی برسیم و برای دهه سوم کار مطبوعاتی خود در مجله
حوزه رهنمود بگیریم و با استفاده از رهنمودهای آن جناب، کار را هر
چه استوارتر و با اتقان بیش تر، به پیش ببریم و کاستیهای گذشته را هم
در آینه کلام حضرت عالی، که بازتاب دهنده حرکت مطبوعاتی
هدف مند و آرمائی در حوزه خواهد بود، بدرستی ببینیم و در دهه
سوم، به امید حق، به جبران آنها برخیزیم.

مجله حوزه در دو دهه تلاش خود، عرصه های گوناگونی را، در حد
توش و توان خود، درنور دیده و با محور قرار دادن اندیشه های امام
خمینی، شهید مرتضی مطهری و دیگر مصلحان ناب اندیش، از

یک سوی، روی حوزه علمیه آرمانی، هدف مند و مورد نیاز امروز جامعه اسلامی تأکید ورزیده و پای فشرده و از دیگر سوی، یک سری کاستیهای حوزه های علمیه را برای اصلاح نمایانده و نسبت به آنها و نقطه های آسیب پذیر هشدارهای جدی داده است.

برای رسیدن به این هدفها، راه های جاذبه دار گوناگونی را پیموده که از آن جمله است، گفت و گو با علمای بزرگ، دستورالعملها، مسائل اخلاقی حوزویان، مقوله های جدید کلامی، بررسی اندیشه ها و سیره علمی و عملی بزرگان دین: ملاصدرا، میرزای شیرازی، سید جمال الدین اسدآبادی، خوانساریها، نراقیها، میرزای نائینی، آیت الله بروجردی، امام خمینی، شهید سید محمدباقر صدر، شهید مطهری، آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری، سیدشرف الدین و ...

استاد: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم . بسم الله الرحمن الرحیم . سعی شما مشکور باشد. مقدم شما را گرامی می دارم. خدمات شما را خداوند بپذیرد و توفیق بیشتر تر عنایت کند، ان شاء الله.

از رسول اکرم (ص) و نیز امام صادق (ع) رسیده است:

«أما العلم ثلاثة: آية محكمة أو فريضة عادلة، أو سنة قائمة و ما

خلاهن فهو فضل» [جامع علوم انسانی]

عنصر محوری کار شما بحثهای اخلاقی و تاریخی حوزه هاست. بهتر است مسائل عقلی را هم اضافه کنید. اسلام همزمان، چند مطلب را به جامعه بشری آموخته است:

مطلب اول: دعوت به فراگیری علم و لزوم برنامه ریزی. چه علمی باید فرا گرفته شود، چه رشته هایی باید تحصیل شود. این طور نیست بفرماید:

العلم فریضه و نفرماید چه بخوانید، بلکه چه بخوانید را هم فرموده است. نمی شود که اصل علم را واجب بدانند؛ اما رشته علم را تعیین نکرده باشد. مطلب دوم: آن چه همزمان با تحصیل علم، ضرورت آن مسلم است، برنامه تحصیلی حوزه هاست:

«اتّما العلم ثلاثة: آية محكمة، او فریضة عادله، او سنة قائمه وما

خلاهن فهو فضل.»^۱

تفسیر، حکمت و کلام، آیه محکمه است.

فقه، سنت قائمه است.

اخلاق و حقوق، فریضه عادله است.

مجلّه شما باید به صدر اسلام تأسی نماید. دانش پژوهان حوزه های ائمه، علیهم السلام، این اعضا و عناصر سه گانه بودند. حالا حوزه ها تک بعدی شده است. حوزه امام صادق، علیه السلام، چند رشته تخصصی داشت. کسانی که از خارج به حوزه امام صادق، علیه السلام، وارد می شدند و صحبتی با امام صادق داشتند، اگر از قرآن می پرسیدند، به حمران بن اعین ارجاع می داد و اگر در فقه شبهه و پرسشی داشتند، می فرمود: با زراره مناظره کنید و اگر در امامت و سایر مسائل کلامی شبهه می کردند، می فرمود: با هشام بن الحکم گفت و گو داشته باشید. وقتی آن شخص به امام می گفت: با خود شما می خواهم مناظره کنم، نه با حمران بن اعین.

امام می فرمود: اگر بر حمران پیروز شوی، بر من هم پیروز می شوی.^۲

امام صادق به شاگردان خود فرمود: هر کس با هر کسی مناظره نکند. یکی از شما می تواند، یکی نمی تواند، یکی پرواز می کند، اوج می گیرد و یکی نمی تواند اوج بگیرد.

آن چه به معارف الهی برمی‌گشت و پرسش از آنها بود، امام به هشام بن الحکم محوّل می‌کرد. این برنامه‌ریزی حوزه علمیّه امام صادق علیه السلام بود.

این حدیث تئلیث، هم از رسول اکرم (ص) و هم از امام صادق (ع)، نقل شده است و برنامه درسی حوزه امام صادق، علیه السلام، براساس این سه رشته بود.

اکنون، باید روشن شود که چطور شد، تفسیر یا حکمت و کلام، در حوزه‌های کنونی کم‌رشد کرد و در دورانی که رشد و گسترش یافت، سبب رشد و پویایی چه بوده است.

مطلب دیگر این که، این را باید محققانه بررسی کنید و کار آسانی نیست. برای ژرف‌نگری دو نکته لازم دارد: عقل کافی و علم وافی.

اگر علم وافی بود، مسائل خاص و تخصصی بررسی خواهد شد.

اگر عقل کافی بود، طرزی می‌نویسد، طرزی سخن می‌گوید که به کسی برنخورد.

پس از احراز این دو، یعنی علم وافی و عقل کافی، باید حرکت کنید.

یک وقت هست که در حوزه علمیّه میرداماد است، خوب روشن است که در آن رشد و تحول پدید می‌آید. یک وقت هم هست که فتواداده می‌شود؛ زکات را نمی‌توان به کسی که فلسفه می‌خواند و قصد تفقه ندارد، داد.

بحرالعلوم، رضوان الله تعالی علیه، کتابی دارد به نام: الفوائد الرجالیّه، در چهار جلد. آل بحرالعلوم، مقدمه‌ای بر این اثر دارد. بحرالعلوم یک جا می‌نویسد:

«سید مرتضی علم الهدی، نیروهای فعال حوزه را شناسایی و

افراد با استعداد را جذب می کرد. مرحوم شیخ طوسی را جذب کرد و به او، ماهیانه دوازده دینار شهریه می داد. قاضی ابن براج را ماهیانه، هشت دینار می داد.^۴

آن را که دوازده دینار می داد، شیخ الطائفه شد و آن یکی را که هشت دینار می داد، قاضی ابن براج. در شرح حال سید محمد مهدی بحر العلوم، در مقدمه همان کتاب، چنین آمده است:

«پنج سال نزد وحید بهبهانی درس فقه آموخت، مجتهد شد. برای زیارت علی بن موسی، علیهما السلام، به مشهد سفر کرد. در این سفر، به محضر میرزا مهدی فیلسوف راه یافت و در محضر این استاد فلسفه، شش سال فلسفه آموخت. روزی در بین مباحثات علمی استاد و شاگرد، میرزا مهدی، به شاگرد خود، آقا سید محمد مهدی گفت: انت بحر العلوم.^۵»

این آقا سید محمد مهدی که بعد از گذراندن سطوح عالی، پنج سال فقه خواند مجتهد شد، شش سال نزد فیلسوف بزرگ آن روزگار، در مشهد مقدس فلسفه خواند، بحر العلوم شد.

یک وقت در حوزه علمیه مشهد، بحر العلوم، فلسفه می خواند، یک وقت هم، مرحوم سید در عروة الوثقی می گوید: به شاگرد فلسفه، که قصد تفقه ندارد، نمی شود زکات داد!

لازم است عنایت نمایید که در حمایت از علوم عقلی از گزند افراط و آسیب تفریط محفوظ باشید و در نقل و ترجمه فتوای صاحب عروه، نهایت ادب و حرمت را رعایت کنید. شاید مقصود مرحوم طباطبایی صاحب عروه

این باشد که اگر کسی خواست فلسفه‌ای بخواند که اصلاً با تفقه در دین ارتباط ندارد، نمی‌توان به او زکات داد.

خلاصه با انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام راحل رحمه الله علیه، ضرورت آشنایی با بسیاری از علوم اسلامی، که فلسفه از آنهاست، آشکار شد. به عنوان نمونه می‌توان چنین اشاره نمود که دفتر تبلیغات اسلامی، کتابی را ترجمه کرده بود^۷ و نسخه‌ای از آن را برای ما فرستاد، تا پاسخ داده شود. گفتند: از این اثر پنجاه نسخه برای خواص فرستاده شده، تا پاسخ دهند. اگر این کتاب منتشر بشود و پاسخی به آن داده نشود، شما شرعاً مسؤولید.

این کتاب را من خواندم دیدم از صدر تا ساقه نسبت به دین شبهه است. من بعضی از کارهای حوزوی خودم را تعطیل کردم. دوستان خصوصی را برای تبیین براهین اثبات خدا^۷ و ردّ این کتاب دعوت کردم. طولی نکشید که معلوم شد، نه تنها از این کتاب، بازار پر شده، چند کتاب شبهه دیگر نیز، تدوین شده و به بازار آمده است.

دفتر محترم تبلیغات احتمال نمی‌داد که به این زودی شبهه کتاب مزبور فراگیر شود. در حالی که دشمن در کمین بوده و هست. فلسفه دین جان‌هیک و ده‌ها کتاب دیگر، پر از شبهه نسبت به دین، به بازار عرضه شد. اینها منتظر بودند جنگ تمام شود و امام ارتحال کند، تا تهاجم فرهنگی و مذهبی خود را شروع کنند.

مستحضرید که با صرف دستور العمل و اخلاق، دین را نمی‌شود نگهداشت؛ زیرا شبهه یک ویروس است، با اخلاق نمی‌شود جلوی ویروس را گرفت. جلوی ویروس شبهه را تنها با فلسفه می‌شود گرفت. فلسفه، هم قدرت جذب دارد و هم قدرت دفع.

خطر این شبهه‌ها و ویروسها، پیدایش نحله است. بیان مطلب این است که: شما ملل و نحل ابن حزم^۸ را که می‌بینید، دو جلد است. ملل و نحل شهرستانی^۹ هم دو جلد است. یک بخش ملل و یک بخش نحل. ملل را انبیا آورده‌اند و نحل را شبهه‌افکنان، در برابر انبیا آورده‌اند.

پاره‌ای از نحله‌ها، علمی است و صیغه نظر دارد. خیلی از اینها سابقه مذهبی دارد.

حوزه‌های علمیه، اگر خدای ناکرده، محققانه و عالمانه حرکت نکنند، نه تنها ملت انبیا را حفظ نخواهند کرد، که نحله خواهند آورد. تنها مرکزی که از جعل نحله جلوگیری می‌کند و به دفاع از ملت برمی‌خیزد، حوزه علمیه‌ای است که مسلح به سلاح برهان عقلی و دلیل نقلی معتبر باشد.

حالا باید دید که اگر طلبه، فلسفه اسلامی بخواند، در حد تفقه در دین بوده و به او زکات و سهم امام هم می‌شود داد!

مطلب دیگر این که: سید محمد کاظم طباطبایی، صاحب عروة الوثقی، رضوان الله تعالی علیه، که می‌فرماید:

«به کسی که فلسفه بخواند و قصد تفقه در دین نداشته باشد،

زکات نمی‌شود داد.» علوم انسانی

منظور ایشان، فلسفه مارکس و انگلس نیست. منظور او، فلسفه صدرالمتألهین و ابن سینا و میرداماد است. دلیل آن این است که: فقیهان ما، سخن فیلسوفان جدید را نشنیده بودند. از حرفهای دکارت، آگاهی نداشتند. حتی حکمای ما هم حرف آنان را نشنیده بودند. مثلاً مرحوم آقا علی حکیم، که سالهای متمادی در اصفهان فلسفه درس می‌گفت و استاد در فلسفه بود و سپس به تهران آمد و در حوزه تهران، بسیاری از حکما و فیلسوفان را

تربیت کرد، وقتی با نام کانت و حرفهای او آشنا شد که عمادالدوله، چند پرسش از فیلسوفان غرب را خدمت ایشان آورد و در آن نامه حاوی پرسشها، نوشت: یکی از فلاسفه غرب، به نام کانت چنین می گوید.

آقا علی حکیم، حتی ضبط این کلمات را نمی دانست. اسم این فیلسوفان را نشنیده بود. تازه این که حکیم بود. ایشان بدایع الحکم^۱ را در پاسخ هفت سؤال عمادالدوله نگاشت.

مسلم، وقتی حکیم بلندآوازه ای مانند آقا علی حکیم، نام کانت و دیگر فیلسوفان غرب را نشنیده باشد، سید محمدکاظم طباطبایی فقیه هم نشنیده است.

پس معلوم است که آقا سید محمدکاظم طباطبایی، فلسفه بوعلی و صدرالمتألهین را می گوید. بنابراین، باید تاریخ علم در حوزه روشن شود. حوزه ای حوزه علمیه امام صادق، علیه السلام، است که «انما العلم ثلاثة» داشته باشد:

آیه محکمه، سنه قائمه و فریضة عاده.

حال باید دید چطور شد که در عصر بحرالعلوم، اینها بود و اکنون نیست؟ چطور شد که در حوزه اصفهان این همه مباحث فلسفی و کلامی مطرح بود و اکنون کم شد.

ما علامه طباطبایی را دیدیم، فقهای زیادی را هم درک کردیم، در خلوت و جلوت هم با آنان بودیم، ندیدیم کسی مانند علامه طباطبایی، به اهل بیت ارادت داشته باشد. همه ما، قرآن را می بوسیم، احترام می گذاریم؛ ولی ایشان، به نهج البلاغه هم در حد بوسیدن احترام می کرد.

با این حال، هنوز کتابهای فلسفی ایشان، در برخی از مدرسه های قم، با

احتیاط تدریس می‌شود. قرآن حکیم می‌فرماید: «خذوا حذرکم.»^۵ یکی از راه‌های اخذ هوشیاری، مجهز بودن به علوم دفاعی است. گذشته از آن که بسیاری از آن علوم در فهم برین معارف کتاب و سنت اهل بیت عصمت و طهارت (ع) سهم تعیین کننده دارند.

غرض آن که دشمنان نظام اسلامی فهمیدند که انقلاب اسلامی، انقلاب فرهنگی است، به این نتیجه رسیدند که باید از هر راهی برای از بین بردن آن تلاش کرد، که مهم‌ترین بخش آن، عقیده است.

شما می‌خواهید از قرآن، از وحی، از نبوت دفاع عقلی و عقیدتی کنید، باید از راه فلسفه و کلام وارد شوید.

می‌گویید قرآن معجزه است، لازم است معنای اعجاز و پیوند معجزه و ضرورت صدق آورنده آن در دعوا و در دعوت روشن شود. پس باید به سراغ شبهه‌ها رفت، آنها را پیدا کرد و با دلیل عقل و فلسفه و کلام به آنها پاسخ داد. اینها می‌تواند سرفصلهایی برای مطالب مجله شما باشد، منتهی آن دو عنصر را می‌خواهد (عقل کافی و علم وافی) که خیلی کمیاب است:

رشد حوزه علمیه، مورد علاقه همگان است و راه آن، گسترش علوم اسلامی، اعم از عقلی و نقلی است.

اگر مردان بزرگی پیدا شدند و به دفاع عقلانی و فلسفی و کلامی از دین برخاستند، اینان از بین هزار نفر که درس می‌خواندند، در درسها و بحثها حاضر می‌شدند، به این مقام رسیدند.

باید هزار نفر درس فلسفه و کلام بخواند، تا در بین آنان، چند نفر ممتاز و سرآمد پیدا بشود.

در فقه، این همه که درس می‌خوانند، آیا همه مرجع می‌شوند؟ هزارها نفر

درس می‌خوانند، از بین آنان، چند نفر مجتهد می‌شوند و به مقام مرجعیت می‌رسند؛ زیرا استعداد کافی می‌خواهد، مراقبت مستمر لازم دارد.

من خودم، دوره توحید صدوق را برای یک عده از دوستان، تدریس می‌کردم. اکنون از این عده، تنها دو-سه نفر مانده‌اند!

مرض هست، مرگ هست و ترک تحصیل برای رجوع به وطن است. «لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم» می‌شوند و...

چند هزار باید بیایند حوزه، در این درسها شرکت کنند، تا از این بین، چند نفر به کمال نهایی برسند. گرچه راه برای همه باز است، اما موانع هم بسیار است.

معارف عقلی پیچیده تراز مسائل فقهی است. برای رهیابی به اوج مسائل نقلی، دشواریهای فراوان است، چه رسد به رهیابی به معارف برین عقلی.

بنابراین، باید علمی در حوزه ارائه شود که مایه پیشرفت و سرآمد شدن باشد. درسهایی که طلبه‌ها را رشد دهد، قوه دفاعی آنان را بالا ببرد و به درجه‌ای برسند که بتوانند نسبت به نیازهای علمی داخل و خارج اظهار نظر کنند.

هرگاه هم خطر پیش آمده، فلاسفه و متکلمان به دفاع از اسلام برخاسته‌اند. دشمن نمی‌آید بگوید: نماز احتیاط چگونه است. نماز مسافر، چرا قصر باید باشد؟ می‌آید می‌گوید: عقل بشر، کامل شده، دیگر نیازی به دین ندارد. خاتمیت، یعنی کمال عقل بشر.

جوانان دانشگاهی را باید حوزه‌ها دریابند. کم نیستند جوانانی که درس نخوانده‌اند. به بیان نورانی حضرت امیرمؤمنان، علیه السلام:

«وَأَمَّا قَلْبُ الْحَدِثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ...» ۱۱۰

دل جوان نخواست، مانند زمین خالی از گیاه و درخت است، هر بذری که در آن افشاندن شود، می‌پذیرد و در خود می‌پرورد.

قلب جوان، مانند زمین موات است. زمین موات را هر کس احیا کند، مال اوست.

با ضمیمه کردن بیان نورانی پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله وسلم:

«من احیا ارضاً میتة فیه له.»

هر کس زمین مرده را آباد کند، مالک می‌شود.

۱. هر کس زمین مرده را هم آباد کند، مالک می‌شود.

۲. دل‌های این جوانان، زمین مرده است. کسی که در آن شبهه ریخته،

مالک آن می‌شود.

۳. زمین مرده را اگر کسی آباد کرد، می‌شود به زور از دست او گرفت،

اما زمین مرده را اگر کسی آباد کرد، نمی‌شود به زور از او گرفت.

قسمت دیگر برنامه‌های شما تاریخ بود. بررسی تاریخ هم، یکی از

نیازهای مهم حوزه است. حوزه از این جهت کمبود دارد. باید بررسی شود:

تشیع از کی به ایران آمده است. چطور برخی از شهرها و مراکز، تا عصر

صفویه، شیعه نبودند. علت این که برخی از شهرها و مراکز، زودتر شیعه

شدند و برخی دیرتر، چیست؟ اینها باید روشن شود.

تاریخ علوم باید روشن شود. لازم است بین رشته علمی و صرف اطلاع

فرق نهاد. به هر چیزی که علم نمی‌گویند. فقه، از یک سو رساله عملیه دارد و

از یک سو، جواهر. بین اینها مراتب است. رساله هم کتاب فقهی است،

جواهر هم کتاب فقهی و مراتب را باید در نظر داشت.

تاریخ هم همین طور است. یک اطلاع عمومی می‌خواهد، که مواد خام

است و یک تحلیل عقلی. در تمایز بین اطلاعات و علوم می توان چنین گفت: اطلاعات را در مجموعه ای به نام کشکول می نویسند. مرحوم شیخ بهائی، یک زبده الاصول دارد که متن متقن اصول فقه است. محتوای سنگینی دارد. روی هر سطری باید مقداری وقت صرف کرد تا فهمید. یک کشکول هم دارد. در آن خیلی چیزها پیدا می شود: هزل، طنز، جد، تاریخ، ادبیات و... مطلب پراکنده است. مطلب قبل آن به بعد ارتباطی ندارد. باید عنایت نمود که فن تاریخ، کشکول و اطلاعات نیست، مثلاً کی آمد، کی رفت، کی تشکیل داد و... اینها اطلاعات است. اگر تحلیل علمی روی اینها بیاید، می شود فن تاریخ. چه جور شد که در فلان عصر، این فکر رواج یافت و فلان فکر از بین رفت. چه عامل، سبب گردید که فلان گروه، ناگزیر شد، منزوی بشود و فلان گروه، روی کار بیاید. اینها کارهای فنی است و می تواند بخشی از کار مجله حوزه، فصلنامه و ماهنامه شما باشد.

تاریخ علوم یک مطلب است، تاریخ علما یک مطلب است. تطورات علمی حوزه ها یک مطلب است، تاریخ حوزه ها یک مطلب است. تمایز اینها می تواند راه گشا باشد.

باز مثال دیگر از فقه بازگو شود: مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی در بحث لباس مصلی می فرماید:

«لباس غیر زی، پوشیدن اشکال دارد. مثلاً اگر فقیهی لباس

جندی پوشد، حرام است. ۱۲۵»

امام، رضوان الله تعالی علیه، روی این مطلب خیلی حساس بود. من خودم دیدم مرحوم شهید اشرفی اصفهانی، آیام دفاع مقدس، لباس کامل بسیجی پوشیده بود.

یک وقت آن جور فتوا درست به نظر می‌رسد. ما وقتی بحث لباس مصلی را قبل از پیروزی انقلاب مطرح می‌کردیم، اصلاً توی ذهن ما نمی‌آمد که سخن مرحوم سید محمد کاظم، اشکال دارد. وقتی امام قیام کرد و انقلاب اسلامی و قیام مردم و نیروی بسیجی و حضور در صحنه جهاد پیش آمد، و دیدیم شهید اشرفی اصفهانی پیرمرد بین ۷۰-۸۰ سال، لباس رزم پوشیده، فهمیدیم فقیه، وقتی لباس جندی بپوشد، نه تنها گناه نکرده است؛ بلکه مایه ترویج اصل جهاد و شهادت است.

این تحول به تاریخ علوم برمی‌گردد. پوشیدن لباس حریر حرام است، الی یوم القیامه. اما لباس جندی، مثل لباس حریر نیست که حرام باشد. دیگر نمی‌توان گفت: چون خلاف زی است، حرام است. زیرا ایام دفاع مقدس، آن لباس خلاف زی نخواهد بود.

شما باید فرق بگذارید بین بحثهای سیاسی و حکومت اسلامی و بحثهای فقهی خالص. بله، حریر برای مرد حرام است، الی یوم القیامه. انگشتر طلا برای مرد حرام است الی یوم القیامه. اما لباس رزم، لباس جندی برای مرد چرا حرام است؟ در این گونه از موارد، هم موضوع مسأله عوض نمی‌شود و هم زمان و مکان در کیفیت فهم و استنباط حکم دخیل اند. پس محدودش کنید و بگویید در حالت عادی، نه ایام جنگ و دفاع.

از این گونه فتواها، کم و بیش داریم که باید معلوم شود فتوای سیاسی است، یا فقهی. بین لباس جندی و حریر فرق است. بین بحثهای سیاسی-اجتماعی، فرقهایی وجود دارد.

در تاریخ علوم، باید روشن شود که بوعلی سینا، پیش از آن که فقیهان، فراگیری حکمت را تحریم کنند، بر کسانی که استعداد فهم حکمت را ندارند،



حرام کرده است. به‌وعلی در آخر اشارات می‌فرماید:

«اگر اینها را اشاعه دادی، خدایین من و تو حاکم باشند. مبادا

برای هرکسی بگویی. چون هرکس استعداد این کار را ندارد. ۱۳»

شما می‌خواهید جلوی افراد با استعداد را بگیرید که حکمت نخوانند، یا جلوی افراد بی‌استعداد را؟ خود حکمای بزرگ، جلوی افرادی استعداد را گرفته‌اند.

جریان وحدت وجود هم، همین‌طور است. پیش از آن که فقهای ما، رضوان الله علیهم، درباره بطلان آن سخن بگویند، خود مرحوم ملاصدرا، چهارصد سال قبل، گفته است. آن‌گاه همین مطلب بعدها به کتابهای فقهی راه یافته است. آن چه جهله صوفیه می‌گویند، کفر و زندقه است. ۱۴

حالا کسی بیاید، معاذالله، خود ملاصدرا را متهم به وحدت وجود باطل کند! در تاریخ علم اینها باید روشن شود.

اکنون، به لطف الهی، به برکت انقلاب اسلامی، حوزه خیلی تغییر کرده است. اولین ثواب را امام‌الشهداء می‌برد. پس از انقلاب، بویژه پس از پذیرش قطعنامه، شورای مدیریت، روی کار آمد. رشته‌های تخصصی تفسیر برای طلاب گذاشته شد. کلام و ادیان، جزو برنامه‌های درسی قرار گرفت. البته مناسب است رشته‌های دیگر اسلامی کاملاً مطرح شود.

این رشته‌ها هم، تطورات تاریخی دارد. شما می‌بینید همین طلبه‌ای که در رشته تخصصی فلسفه، یا کلام کار می‌کند، نه تنها از زکات برای گذراندن زندگی حق دارد بگیرد که از سهم امام، علیه‌السلام، هم به او داده می‌شود. این یک تطوّر تاریخی است. یک روز فتوای مرحوم سید محمدکاظم مطرح است که طلبه فلسفه خوان را مستحق دریافت زکات نمی‌داند و کسی هم به مخالفت با این فتوا بر نمی‌خیزد و سخنی نمی‌گوید. شما به عروة‌الوثقی

مراجعه کنید، این فتوا را ببینید و چهارده-پانزده حاشیه مراجع بزرگ را هم نگاه کنید، ببینید کدام یک از آقایان مخالفت کرده اند.

برخی گفته اند: «فی اطلاقه نظر» حرف مورد قبول در فضای آن روز، حرف طباطبایی یزدی بود و الآن آن حرف نیست.

بهره برداری از خون شهیدان، در جور است:

یکی بر عهده مسؤولان دولت است که باید به بهترین وجه از آن بهره برداری کنند. از جمله دانش هسته ای را راه بیندازند که حتماً، ایران باید غنی سازی داشته باشد و ایران، نباید عقب نشینی کند.

دو، بر عهده ماست که از خون شهیدان بهره برداری کنیم و آن گسترش علوم حوزوی است. کار را بر محور: «انما العلم ثلاثه» قرار دهیم و بر این اساس برنامه ریزی کنیم و به پیش برویم.

کار ما این است که در حوزه علمی، تفسیر، حکمت و کلام رارسمی کنیم، پا به پای فقه.

علامه طباطبایی، می فرمود:

«همه افراد، برای یک رشته خاص، خلق نشده اند. پای درس مرحوم میرزای نائینی، مسجد از طلبه های فاضل پر می شد، ما خیال می کردیم همه برای فراگیری فقه و اصول مشغول هستند. بعد معلوم شد این طور نیست. بعضی در حکمت و کلام کار می کنند، بعضی در رجال و درایه و...»

عنصر اصلی حوزه علمی، فقه است. حالا لازم نیست همه متخصص در فقه باشند، ولی باید فقه را بدانند، هم برای خودشان و هم برای مردم که به آنان مراجعه می کنند.

یک عده هستند به فقه و آموختن فقه خیلی علاقه دارند. خدا آنان را برای فقه آفریده است. اینان ذخائر حوزه و سرمایه‌های اصلی آن‌اند طویلی لهم و حسن مآب. اما بعضی برای این کار خلق نشده‌اند. چند روز پیش، طلبه جوانی پیش من آمد، گفت:

«آقا! من کشش علم حوزه را ندارم. اصلاً من برای این کار خلق نشده‌ام؛ لذا چند روز است درس نمی‌روم. درس را نمی‌فهمم و....»

بعضی اصلاً ذوق فلسفی ندارند. بعضی ذوق تفسیر ندارند. روی همین جهت بود که سید مرتضی علوم را رشته رشته کرد، تا هرکس طبق ذوق خودش، رشته‌ای را بخواند. باید رشته‌ها را شناسایی کرد. کار اصلی را امام صادق، سلام الله علیه، کرد. رشته‌های تخصصی قرار داد. در هر علمی، افرادی تخصص یافته بودند. به آن شخصی که از شام به محضر ایشان آمده بود، فرمود: اگر می‌خواهی در فلان رشته مناظره کنی، به هشام بن الحکم و اگر بنا داری در فلان رشته مناظره کنی، به هشام بن سالم و....

اینها می‌تواند بخشی از کارهای تاریخی مجله حوزه باشد و عهده‌دار اینها شود.

با اخلاص این جا آمدید. تا به حال موفق بودید، از این به بعد هم موفق باشید. ان شاء الله. نباید ناامید بود و نباید حرف را طوری زد، که خدای نکرده، حقوق کسی ضایع شود، کسی رنجیده شود. اگر بحثها عالمانه و عاقلانه مطرح شود، حتماً اثر سازنده دارد. ان شاء الله موفق خواهید شد.

الحمد لله. غفر الله لنا و لكم. السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

یادداشتها...

۱. اصول کافی، ثقة الاسلام کلینی، ج ۱/۳۲، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱/۲۱۱، مؤسسة الوفا، بیروت.
۲. در معجم رجال الحديث، ج ۲۰/۳۱۱، در ترجمه هشام بن الحکم، به شماره ۱۳۵۸، آمدن مرد شامی خدمت امام صادق (ع) و ارجاع او به افراد گوناگون برای پرسشهایی که در رشته های مختلف داشت، چنین آمده است:

«حدثنی محمد بن مسعود، قال حدثنی علی بن محمد بن یزید القمی، قال: حدثنی محمد بن احمد بن یحیی، قال: حدثنی ابواسحاق ابراهیم بن هاشم، قال: حدثنی محمد بن حماد، عن الحسن بن ابراهیم، قال: حدثنی یونس بن عبدالرحمن، عن یونس بن یعقوب، عن هشام بن سالم، قال: کنا عند ابي عبدالله، علیه السلام و جماعة من اصحابه، فورد رجل من اهل الشام، فاستأذن، فأذن له. فلما دخل، سلم. فأمره ابو عبدالله، علیه السلام، بالجلوس. ثم قال له: ما حاجتك ايها الرجل؟

قال: بلغني أنك عالم بكلما تسأل عنه، فصرت اليك لأنظرک. فقال ابو عبدالله، علیه السلام: في ماذا؟

قال: في القرآن وقطعه واسكانه وخفضه ونصبه ورفعہ.

فقال ابو عبدالله، علیه السلام: يا حمران دونك الرجل.

فقال الرجل: انما اریدک انت، لا حمران.

فقال ابو عبدالله، علیه السلام: ان غلبت حمران، فقد غلبتني.

فأقبل الشامي يسأل حمران حتى ضجر و ملّ و عرض و حمران يجيبه.

فقال ابو عبدالله، علیه السلام: كيف رأيت يا شامي؟



قال رأیته حاذقاً. ما سأله عن شيء إلا أجابني فيه .

فقال ابو عبدالله، عليه السلام : يا حمران سل الشامي .

فما تركه يكثر .

فقال الشامي : رأيت يا ابا عبدالله، اناظرک فی العربیة . فلتفت

ابو عبدالله، عليه السلام ، فقال : يا أبان بن تغلب ناظره .

فناظره فما ترك الشامي يكثر .

فقال أريد ان أناظرک فی الفقه .

فقال ابو عبدالله، عليه السلام : يا زرارہ، ناظره .

فناظره . فما ترك الشامي يكثر .

قال : أريد أن أناظرک فی الکلام .

فقال : يا مؤمن الطاق، ناظره .

فناظره فسجل الکلام بينهما . ثم تكلم مؤمن الطاق، بكلام، فغلبه به .

فقال : أريد أن أناظرک فی الاستطاعة .

فقال للطيار : كلمه فيها .

قال : فكلمه فيها فما تركه يكثر .

ثم قال : أريد ان أکلمک فی التوحيد .

فقال لهشام بن سالم : كلمه .

فسجل الکلام بينهما ، ثم خصمه هشام .

فقال : أريد ان أتکلم فی الامامة .

فقال لهشام بن الحكم : كلمه يا ابا الحكم .

فكلمه فما ترك يريم ولا يحلى ولا يمرى....

۳. متن عبارت مرحوم آقا سيد محمد کاظم طباطبائی يزدي در عروة الوثقى ، در

بحث «فی اصناف المستحقين للزكاة»، مسأله ۸ چنین است :

«لو اشتغل القادر على الكسب بطلب العلم المانع عنه، يجوز له اخذ الزكاة، اذا كان ممّا يجب تعلّمه عيناً او كفاية. وكذا اذا كان ممّا يستحب تعلّمه كالتفقه فى الدين، اجتهاداً، او تقليداً، وان كان ممّا لا يجب ولا يستحب، كالفلسفة والنجوم والرياضيات والعروض والادبية لمن لا يريد التفقه فى الدين، فلا يجوز اخذه»

۴. الفوائد الرجالية، ج ۳/ ۱۰۵، به نقل از: الدرجات الرفيعة فى طبقات الشيعه، سيدعلى خان شيرازى / ۴۶۰. وی در شرح حال سيدمرتضى، به اين نکته چنين اشاره مى کند:

«كان يدرس فى علوم كثيرة و يجرى على تلامذته رزقاً فكان للشيخ ابي جعفر الطوسى، رحمة الله عليه، ايام قراءته عليه، كل شهر اثنى عشر ديناراً و للمقاضى ابن البراج، كل شهر ثمانية دنانير.»

۵. در مقدمه الفوائد الرجاليه، شرح ماجرا چنين آمده است:

«فى شهر ذى القعدة من سنة ۱۱۸۶ دعى من قبل بعض علماء ايران و زعمائها الى زيارة الامام الرضا، عليه السلام، فخرج من النجف -مودعاً من عامة طبقاتها- فى طريقه الى ايران و توقف مدة قليلة فى «كرمانشاه» افاد فى خلالها علماءها و فضلائها من ينوع علمه و انتهلوا من طامى بحره و حتى اذا وصل الى «خراسان» خرج اهلها لاستقباله -على بكرة أبيهم- فكان ليوم مقدمه المبارك تاريخ مشهود وبقى هناك موضع الحفاوة و استرحيب من عامة طبقاتها العلمية و الاجتماعيه و السياسيه زهاء سبع سنين اختصر فى خلالها بالفيلسوف الاسلامى الاكبر السيد ميرزا مهدي الاصفهانى الخراسانى، رحمه الله، فاكمل عليه علوم الفلسفة و الكلام بأوسع آفاقها حتى طاربه الأستاذ عجباً فلقبه بـ «بحر العلوم»»



و سپس می افزاید:

«اما لقبه بـ «بحر العلوم» من الوجهة التاريخية فذلك انه حين سافر الى ايران، واقام في «خراسان» ستاً من الأعمار -تقريباً- يدرس الفلسفة الاسلامية على يد رائدها ومدرسها الأوحد، الفيلسوف الكبير الشهير، الشهيد السيد ميرزا محمد مهدی الاصفهانی، نزيل خراسان (۱۱۵۳-۱۲۱۷) فأعجب به السيد الاستاذ لشدة ذكائه وسرعة تلقيه وهضمه المشاكل والمسائل الفلسفية وعرف منه غزارة العلم، وسعة الاق. .

حينما وقف على ذلك كله استاذ الفيلسوف الكبير أطلق عليه ذلك اللقب الضخيم وقال له -يوماً وقد الهب إعجاباً- اثناء الدرس: «انما انت بحر العلوم» فاشتهر سيدنا، اعلى الله مقامه، بذلك اللقب منذ ذلك المناسبة.»

۶. این اثر که استاد به آن اشاره می کند، ترجمه بخش هفتم کتاب: «آشنایی با فلسفه تحلیلی» به نام: «نقدی بر براهین اثبات وجود خدا»، نوشته جان هاسپرز، استاد کالج ایالتی کالیفورنیا در لوس آنجلس است که در گروه ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، برای آگاهی علما از شبهه ها، از انگلیسی به فارسی برگردانده شده است. در این اثر، جان هاسپرز، به بیش تر برهانهای اثبات وجود خدا، بی باکانه می تازد و با طرح شبهه هایی، تلاش می کند تمامی برهانهای مطرح شده الهیون را خدشه دار کند. برهانهایی که در این کتاب به بوته نقد گذارده شده، عبارتند از: ۱. برهان انتولوژی. ۲. برهان علی. ۳. برهان وجوب و امکان. ۴. برهان تجربه دینی. ۵. برهان سودمندی. ۶. برهان معجزات. ۷. برهان نظم.

۷. چکیده‌ی درسهای استاد در این مقوله، در اثری به نام «تبیین براهین اثبات خدا»، نشر یافته است. این اثر در ۲۹۵ صفحه که با فهرستها به ۳۱۷ می‌رسد، افزون بر مقدمه‌ای روشنگر، دقیق و بیان‌کننده‌ی پاره‌ای از بحثها و جستارهای متن و نکته‌های بایسته و ضرور فراوان به قلم استاد، در دوازده فصل به این شرح، سامان یافته است: علم و سفسطه، علم و ایمان، برهان امکان و وجوب، برهان حرکت و حدوث، برهان امکان فقری، برهان وجودی آنسلم، برهان صدیقین، برهان نظم، برهان معجزه، برهان تجربه دینی، براهین اخلاقی، برهان فطرت.

ویژگی مهم این اثر، بیان روشن صحیح براهین اثبات واجب است. در نگاه استاد، براهین اثبات واجب، در یک ردیف از حیث قوت و توانایی و برخورداری از ساختار سالم نیستند، بلکه پاره‌ای از آنها، به خاطر درهم ریختگی درونی و پوسیدگی، از ویژگیهای برهان بی‌بهره و از دایره برهان بیرون‌اند و در اصل، برهان نیستند و پاره‌ای ناقص‌اند و در حقیقت، برای اثبات واجب تمام نیستند و پاره‌ای از تقریری تام و تمامی بهره‌اند که بیش‌تر برهانهای مورد اعتراض و شبهه، آنها می‌هستند که این کاستیها را دارند:

«[یا] از صورت و یا تقریری تام و صحیح برخوردار نیستند و برخی از آنها نظیر برهان وجودی و یا برهان اخلاقی، معیب و فاسد هستند و بعضی دیگر مانند برهان حرکت و یا حدوث، در صورتی هم که به گونه‌ای خالی از عیب عرضه شوند، ناقص می‌باشند.»

دسته‌ای هم، از هر حیث صحیح و کامل هستند که بیانی دقیق و روشن از آنها ارائه گردیده و به نقدها و شبهه‌ها و خدشه‌هایی که بر

آنها وارد شده، پاسخهایی روشن و راهگشا داده شده است. استاد، چون دیده است بسیاری از شبهه‌هایی که دربارهٔ براهین اثبات وجود خدا مطرح شده، مبنایی معرفتی دارد و از تردید در محدوده آگاهی و معرفت بشری ناشی می‌شود، ناگزیر، دو فصل از مباحث کتاب را به مسائل شناخت‌شناسی اختصاص داده است.

۸. ابومحمد علی بن احمد بن سعید، مشهور به ابن حزم (۳۸۴-۴۵۶ق) فقیه، محدث، فیلسوف، عالم ادیان و مذاهب، ادیب و شاعر، در شهر قرطبه، در اندلس، چشم به جهان گشود. نیاکان وی از ساکنان قریه‌ای به نام منته لیثم در اونبه، در ناحیه لیله، در غرب اندلس بوده‌اند؛ اما پدرانش در شهر قرطبه می‌زیسته‌اند. گفته می‌شود جد اعلایش ایرانی و از بردگان آزادشدهٔ یزید بن ابی سفیان، برادر معاویه بوده است.

استاد وی در فقه، ابوعبدالله دحون، در حدیث احمد بن محمد بن الجسور، در منطق و فلسفه، ابوعبدالله محمد بن الحسن المدحجی و در کلام و جدل، ابوالقاسم عبدالرحمن بن ابی یزید الازدی است.

از عناوین کتابهای وی، برمی‌آید که نویسندهٔ بسیار پرکاری بوده است. از پسرش ابورافع فضل نقل می‌شود که شمار نوشته‌های پدرش در فقه، حدیث، اصول، نحو و لغت، ملل و نحل، تاریخ و نیز ردیه‌هایی که بر مخالفان نوشته، به حدود ۴۰۰ مجلد می‌رسیده و نزدیک به ۸۰۰۰۰ برگ را دربر می‌گرفته است.

یکی از آثار مهم و ماندگار وی، الفصل فی الملل والاهواء والنحل در دو مجلد است. چاپ نخست آن در قاهره ۱۳۱۷ق/ ۱۸۹۹م. در ۵جزء منتشر شده که در حاشیه آن ملل و نحل شهرستانی چاپ شده

است و چاپ دوم آن در ۵-جزء (در دو مجلد) در قاهره (۱۹۶۴م.) انتشار یافته است. با استفاده از دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

۹. ابوالفتح محمد بن ابی القاسم عبدالکریم (۴۷۹-۵۴۸) ملقب به تاج الدین، افضل ... شهرستانی علوم مقدماتی را در شهرستانه و گرگان آموخت، سپس به نیشابور رفت و در نظامیه آن شهر نزد اساتیدی همچون: ابوالمظفر خوافی نیشابوری از فقهای شافعی (م ۵۰۰ق) و ابوالقاسم قشیری اشعری (م: ۵۱۴ق) به تحصیل فقه پرداخت. حدیث را نزد ابن حزم مدائنی نیشابوری (م: ۴۹۴ق) آموخت و کلام و اصول را نیز در همان شهر و از ابوالقاسم انصاری فقیه اصولی متکلم و مفسر صوفی (م: ۵۱۲ق) فراگرفت.

آن گاه به خوارزم رفت و آن جا مجالسی برپا کرد و در آنها حکمت می گفت. به سال ۵۱۰ق از خوارزم، به زیارت خانه خدا رفت و در بازگشت، سه سال در بغداد ماندگار شد و در نظامیه بغداد به تدریس مشغول گردید. از آن جا به مرو رفت و به دربار سلطان سنجر راه یافت. پس از شکست سلطان سنجر در برابر قراخانیان در قطوان، در حوالی سمرقند، به سال ۵۳۶، مرو را به قصد شهرستان ترک گفت و در آن جا انزوا گزید و به سال ۵۴۸ق دیده از جهان فرو بست.

شهرستانی آثار بسیاری دارد، از جمله الملل والنحل فی مقالات و مذاهب اهل العالم که به سال ۵۲۱ق نگاشته است. این کتاب شامل ۲۰ اصل است که هر یک از آنها را به موضوعی در علم کلام ویژه کرده و سپس آرای متکلمان را به روش اشعری مورد بحث قرار می دهد. هر چند روش او در این اثر، براساس مذهب اشعری

است، ولی در مبحث امامت و صفات خدا، به روش شیعه باطنی بحث کرده است. با استفاده از: دائرةالمعارف تشیع.

۱۰. «بدایع الحکم کتابی فلسفی، کلامی و عرفانی به زبان فارسی، نوشته آقا علی مدرس (م ۱۳۰۷ق) این کتاب در پاسخ هفت پرسش پیچیده نوشته شده است که شاهزاده عمادالدوله میرزا بدیع‌الملک قاجار از مؤلف کرده است. وی این پرسش و پاسخها را نوشته و به ناصرالدین شاه قاجار تقدیم کرده است. از چگونگی پرسشها دانسته می شود که شاهزاده از فلسفه اسلامی و اروپایی زمان خود آگاهی داشته است. پاسخهای نویسنده دارای استدلالات و برهین و توضیحات مفصل و عمیق حکمی عرفانی است. پرسنده از وی می خواهد که گفته های خود را نخست به دلایل عقلی مستند سازد و سپس شواهد لازم را از آیات قرآن مجید و اخبار و احادیث بیاورد. پرسشها بدین گونه است:

۱. گرچه تفکر درباره حق تعالی ممنوع است، ولی چون انسان را گزیری از اندیشیدن نیست، بیان شود که ذات باری صرف حقیقت هستی است، یا از آن هم اشرف و اعلاست؟

۲. اگر حق تعالی صرف حقیقت هستی است، آیا باید یک وجود و یک حقیقت در وجود قابل شد، یا نه و نشأت کثرتها از وجود حق چگونه است و زمان اشیاء را قبل از بروز، چگونه باید تصور نمود؟

۳. چگونه باید تصور کرد که ذات باری از ممکنات و آن محل کجاست؟

۴. علم حق تعالی به ممکنات، علم اجمالی و کلی است، یا تفصیلی است و به جزئیات هم تعلق می گیرد؟

۵. علم الهی، باعث اعمال می شود، یا نه؟
 ۶. علت غایی از بروز ممکنات چیست و آیا برای وصول به امری مقصود است، یا جهت استکمالی دارد، یا ندارد؟
 ۷. حکمای فرنگ (مانند دکارت، باکون [=بیکن]، لیب نیز [= لایب نیس]، فلنون، بوسوت [=بوسونه]، کان [=کانت] و فیشت [=فیخته] برخی قایل به خالق قدیم و علیم و ابدی و ازلی و مستجمع صفات کمالیه اند و صفات را عین ذات می دانند و برخی می گویند قوه و ماده، قدیم و لایفی بوده است و هست، با حکمای مادی چگونه باید مواجهه کرد.

پاسخهای نویسنده به این پرسشها در درجه ای عالی از اتقان و استدلال عقلی و منطقی است و تسلط کامل او را بر کلام و فلسفه اسلامی نشان می دهد.

بدایع الحکم در سال ۱۳۰۷ ق تألیف و در سال ۱۳۱۴ ق به چاپ رسیده است.

دائرة المعارف تشیع، ج ۳/۱۳۷ و نیز ر. ک: لمعات الهیه،

تألیف ملا عبدالله زَنُوزی، با مقدمه و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی،

مقدمه/ ۹۸. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۱.

۱۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۱۲. متن عبارت مرحوم آقا سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، در عروة الوثقی،

بحث «فی شرایط لباس المصلی» مسأله ۴۲ بدین شرح است:

«یحرم لبس لباس الشهرة بأن یلبس خلاف زیه من حیث جنس

اللباس، او من حیث لونه، او من حیث وضعه وتفصیله وخیاطته،

کان یلبس العالم، لباس الجندی أو بالعکس مثلاً. د

۱۳. متن عبارت شیخ رئیس بوعلی سینا، در آخر اشارات: (الفصل الثانی والثلاثون. خاتمة وصیة) بدین شرح است:

«ایها الاخ انی قد مخضت فی هذه الاشارات عن زیادة الحق والقمتک قَفی الحکم فی لطائف الکلم. فصنه عن الجاهلین والمبتذلین ومن لم یرزق الفطنة الرقادة والذرية والعادة وكان صنغاه مع الغاغة او كان من ملاحدة هؤلاء المتفلسفه ومن همجهم. فان وجدت من تثق ببقاء سریرته واستقامة سیرته وبتوقفه عما یتسرع الیه الرسواس وبتظرة الی الحق، بعین الرضا والصدق، فاته ما یسالک منه مدرجاً، مجزاً، مفرقاً، تستفرس مما تسلفه، لما تسقبله. وعاهده بالله، وبایمان لا مخارج لها، لیجرى فیما نأتیہ مجرداً، مناسباً بک. فان اذعت هذا العلم، او اضعته فالله بینک و بینک کفی بالله وکیلاً.»

ای برادر، من در این اشارات، حقیقت ناب را برای تو آماده ساختم. و لقمه های لذیذ حکمت را با سخن دلپذیر، غذای جانت کردم. پس آن را از جاهلان و آدمهای پست و کم هوش و کم استعداد و کم جرات، که میل او به افکار عامه باشد و یا از فیلسوفان بی دین که مگسان ناتوان این میدان اند، پاس دار.

اگر کسی یافتی که پاک طینت و آدم درستی باشد و زود به طرف وسواس نمی شتابد و با چشم رضا و خوشنودی و صدق، به حق می نگرد، پس هر چه خواست، به تدریج و جزء جزء و تکه تکه در اختیار او بگذارد، آن چه قبلاً گرفته، باعث کنجکاوی وی، در آن چه خواهد گرفت بشود و او را در عهد و پیمان خدا و ایمان قرار ده، تا نتواند عهد خود را بشکند، تا مسیر تو را پیماید و به تو تاسی

کند. اگر این علم را شایع، یا ضایع کنی، خدا میان من و تو حاکم خواهد بود. و واگذاری کار به خدا کافی است.

اشارات و تنبیهات، ابن سینا، ترجمه و شرح

دکتر حسن ملکشاهی، ج ۱/ ۴۹۲، سروش.

۱۴. مرحوم صدرالدین محمد شیرازی، حکیم الهی و فیلسوف ربانی، از

جمله درباره شرایط کسی که بنا دارد کتاب او را بخواند، می نویسد:

«فابدأ یا حبیبی قبل قراءة هذا الكتاب، بتزکیة نفسک عن هواها.

قد افلح من زکها وقد خاب من دسها.

و استحکم اولاً اساس المعرفة والحکمة، ثم ارق ذراها والا کنت

ممن أتى الله بتيانهم من القواعد. فخر عليهم السقف اذا اتاها ولا

تشتغل بترهات عوام الصوفیه من الجهله ولا تركزن الى اقاويل

المتفلسفة جملة فانها فتنة مضلة وللأقدام عن جادة الصواب مزلة و

هم الذين

«اذا جاءتهم رسلهم بالبينات فرحوا بما عندهم من العلم، وحق بهم

ما كانوا به يستهزون»

وقانا الله وایاک شرهاتین الطائفین ولا جمع بیننا وینهم طرفه

اسفار، ج ۱/ ۱۲

عین.